



۲۰۱۶/۱۲/۰۶



محمد ولی آریا

تکامل دموکراسی مترقی در روند تحولات اجتماعی

قسمت دوازدهم

بخش پنجم

دموکراسی اقتصادی

(۵)

اوضاع اقتصادی در عرصه ملی:

افغانستان در طی تقریباً دو صد سال قبل از مداخله و تجاوز موج آسای شوروی، یک کشور دارای مناسبات اقتصادی



نیمه فیودالی و نیمه مستعمره پنداشته می شد، بدین معنی که از یک سوی دهقانان بی زمین در پنجه مالکان ارضی، با ارائه تمام و کمال نیروی انسانی و صرف حیات خویش، بروی اراضی مالکان بزرگ، صد در صد محصول را تولید می کردند، مگر سهم خود شان در مجموع از تولید «یک بر سه» و «یک بر چهار» محصول بود و از کلیه حقوق سیاسی و بشری و تأمینات اجتماعی چون بیمه های صحی، بی کاری، کهولت، حمایت های معیشتی، تعلیمی، و حرفوی بی بهره بودند که تسلط چنین مناسبات بر بخش اساسی

اقتصاد ملی، به جامعه افغانستان، هویت فیودالی می بخشید؛ اما از سوی دیگر اوضاع اقتصادی بنابر شرایط نامساعد جغرافیائی، زیستی و علمی (موقعیت کوهستانی، وجود دره های باریک ارضی، اقلیم نامساعد، دشت های بی آب، وجود دهقانان کم زمین و فقدان دانش فنی و تکنولوژیک)، سبب آن بود که افغانستان با وجود آنکه یک کشور زراعتی پنداشته می شد، یک کشور خود کفای زراعتی نباشد، که چنین اوضاع و مناسبات اقتصادی، باعث می گردید که افغانستان نه یک کشور کاملاً فیودالی باشد و نه یک کشور زراعتی.

اینکه چگونه افغانستان یک هویت نیمه مستمره را احراز کرده بود، باید گفت که عوامل متعدد اقتصادی و سیاسی دست به دست هم داده بودند که ملت افغانستان را در پنجه مناسبات استعماری می فشرد. بدین معنی که از یکطرف عدم خود کفائی تولید داخلی و کمبود محصول زراعتی در سطح ملی و سطح نازل تجارت و تبادل، به مردم افغانستان این مجال را نداد که بتوانند به یک ثروت مازاد برسند، تا این ثروت اضافی را چون سیر معمول اقتصاد جهانی، به سوی بارزگانی و صنعت رهنمائی کنند تا کشور را از لحاظ اقتصادی به سوی انکشاف تکنولوژی ورشد صنایع و

از یاد ثروت ببرند. از سوی دیگر وجود ملوک الطوائفی و ممثلین سیاسی اقتصاد فیودالی بر اریکه قدرت در افغانستان و عدم رغبت آنها به رشد صنعت و انکشاف تولید ملی در جهت ایجاد خود کفائی اقتصادی، و بی اعتنائی آنها به اعتلای دانش و تکنالوژی در پائین نگه داری کیفیت آموزش و پرورش در سطح کشور باعث گردید که مردم افغانستان از لحاظ تأمین حوایج حیاتی و معیشتی در گرو جهان صنعتی بیفتند که این امر استقلال اقتصادی کشور را مغشوش میگردانید، و به آن هویت نیمه مستعمره می بخشید که نیات خصمانه قدرت مندان کشور در فقیر و دست نگر سازی ملت، ضربه کشنده دیگری بود که بر پیکر نحیف مردم افغانستان فرود می آمد (حکایت سردار محمد هاشم خان و فیل مرغ هایش باز گو کننده روشن این پالیسی بود) که این امر نیت حکمروایان و قیافه نیمه مستعمره کشور را کاملاً عیان می ساخت .

هم چنان تداوم یک بازی دو پهلو در حاکمیت که هم تائید نامرئی غرب را در عقب داشت و هم بر بازوی زمامداران اتحاد شوروی لمیده بود باعث می گردید که حتی همان تولیدات محدود زراعتی کشور فدای سیاست تجارتنی بارتز با شوروی گردد و مجال بازار یابی در مارکیت های جهانی نیابد. از جانبی همان چند قلم محدود تولید صنعتی ملی، چون گاز و سمنت و روغن و غیره از دسترس مردم و خدمت به بهبود حیات ملت کشیده شد و در بدل سلاحهای کهنه جنگ دوم جهانی، به شوروی تحویل گردید، تا از یک طرف حکومت حمایت سیاسی شوروی را در عقب خویش حفظ کند و از طرف دیگر با بیم و خوف از آن سلاح ها، ملت افغانستان را به سکوت و سکون وا دارد و مفتخر باشد که «سگرت امریکائی را با گوگرد روسی آتش می زند» و این تدبیر سیاسی اوست، اما ملت خوش باور نپرسید که چرا تنباکوی «پل متک» را با گوگرد فابریکه گوگرد سازی کابل، برای تخدیر اعصاب مشوش خود آتش نمی زند تا هم او آرام شود و هم ملت آباد گردد.

پلان های اقتصادی کشور بر اساس نیات شخصی اقتدار و اهداف مورد نظر رژیم شوروی از مسیر تولیدی منحرف و به خط یک نمایش تعمیری افتاد، که چنین وابستگی استعماری، بر این آتش بی موازنگی اقتصادی هیزم دیگری می پاشید و ملت را هر چه بیشتر مجبور استبداد و مقهور استعمار حفظ کرد.

با مداخله اتحاد شوروی در پیکر رژیم های کودتائی و بالاخره تجاوز مستقیم آن به افغانستان، شیرازه مناسبات مسلط اقتصادی در کشور کاملاً از هم گسست، رژیم کودتا در شهر ها با ایجاد سازمانهای نظارت، به غرض پیگرد و بازداشت و بالاخره اعدام و سر به نیست سازی منورین، ناراضیان و عناصر مذهبی، باعث گشت که ده ها هزار نفر از تحصیل یافتگان، زندانی و یا بصورت دسته جمعی اعدام شوند و عده کثیر دیگر یا به جنبش مقاومت بپیوندند و یا با ترک کشور به ماورای سرحدات مهاجرت نمایند، که این امر افغانستان را از وجود یک کتله عظیم تحصیل یافتگان و عناصر مطلع و تکنوکرات خالی ساخت.

از سوی دیگر حملات نظامی خشن و ویرانگر بر دهات و قصبات، چه توسط نیرو های نظامی رژیم های کودتا و چه مستقیماً توسط قشون سرخ شوروی، بیش از یکنیم ملیون کشته در افغانستان بر جای گذاشت. ملیونها نفوس کشور از زمین و صحنه تولید در کشور رانده شدند و در ماورای سرحدات متواری و فراری گردیدند و عده دیگر در جبهات مقاومت بر ضد شوروی و عمالش از وظایف اقتصادی شان باز ماندند که اراضی کشور یا لامزروع ماند و یا بگورستان شهدای آزادی بدل شد.

بعد از شکست و خروج قوای شوروی از افغانستان، وقتی نفوس مهاجر به کشور برگشت، آنانیکه در سنین متوسط مجبور به ترک کشور شده بودند، بعد از دو دهه، به یک نفوس کهن سال مبدل شده بودند که حوصله شان برای

اعمار مجدد حیات اقتصادی به پایان رسیده بود و فرزندان شان که در کمپ های مهاجرین هم از تحصیل و هم از تجربه پدران باز مانده بودند، وقتی به کشور وارد شدند، دیگر نه تمایلی به کار بروی مزرعه داشتند و نه تجربه لازم را، برای کسب و کار.

با ورود جنگ سالاران به کشور که بنابر پالیسی های سیاسی مطروحه بیگانگان، بر گرده جهاد ملت افغانستان تحمیل شده بودند، فضای افغانستان به یک ظلمتکده خونبار و شرمسار دیگر مبدل گشت و جنگ های قدرت طلبانه و دستوری اجانب، یکبار دیگر این سرزمین را به خون رنگین کرد و کلیه آرزومندی های مردم افغانستان را برای اعاده آزادی و زیست صلح آمیز و رشد اقتصادی و یک زندگی شرافتمند که برای آن بیش از یکنیم ملیون از بهترین فرزندان خود را قربانی داده بود، با خاک یکسان کرد.

این هرج و مرج مسلحانه که ترکیبی از قدرت طلبی، منفعت جوئی، فساد اخلاق، خشونت و تبعیض طلبی را به نمایش می گذاشت، از سوی دیگر یک طرح و سناریوی مشخص را دنبال می کرد. چنانچه تحریکات اجانب در طرح و تمویل حملات ویرانگرانه خونین بخصوص در شهر کابل حاکی از آن بود که اوضاع افغانستان آستن مرحله دیگری است، که با گسیل طالبان مرحله مقدماتی این طرح کامل گردید. این رژیم بی رحم و سخت گیر به ظاهر مذهبی، با اقدامات بی باکانه خود، کشور را از لحاظ فرهنگی به قهقرا برد، درب مکاتب را بست و بالت و کوب مردم را از دین بیزار کرد، با یغمای آثار تاریخی و انهدام آثار باستانی، ملت افغانستان را از ارزش های تاریخی تهی نمود. از لحاظ سیاسی خواست یک پیکره و یا مرجع حاکمیت سیاسی را در کشور ایجاد کند تا کشور افغانستان را منحیث یک واحد ارضی بدون حاکمیت، وابسته تصامیم رژیم پاکستان نگه دارد. از لحاظ اقتصادی به تشویق و ترغیب ضد دینی ترین و ضد انسانی ترین محصول ارضی، یعنی کشت تریاک پرداخت و اراضی کشور را به زیر کشت زهر برد که بالاخره آن میراث شوم امروز نتایج خود را تمام کمال به میان آورده است. چه امروز افغانستان را نه تنها یک کشور تریاک فروش جهانی ساخته، بلکه تعداد عظیمی از جوانان و حتی کودکان کشور را با اعتیاد، به مرگ تدریجی رهسپار نموده است. که عروج کشت مواد مخدر در افغانستان بعد از سقوط طالبان، خود بیانگر آنست که این طرح های ویرانگر اقتصادی، بر اساس یک پلان منظم مطروحه قدرت های منطقه و جهان شکل گرفته است.

این امر را رژیم افغانستان در فردای سقوط طالبان به نمایش گذاشت. کارفرمایان این رژیم که جز مشهود اقتصاد مسلط فرا ملتی بودند، نه تنها کشت این محصول فاسد را یک ضرورت ملی، در تأمین عواید مالی برای مردم افغانستان قلمداد کردند، بلکه خود رژیم و وابستگان و اراکین آن اکثراً در این معاملات ضد ملی و ضد انسانی دست داشتند و دارند که نتیجه این پالیسی نفرت انگیز، امروز کشور بیست بنام افغانستان که نام آن با تولید تریاک در جهان عجین شده است، و آگاهان مسایل اقتصادی به روشنی می دانند که کشت تریاک هیچ کمکی به عواید ملی و اقتصاد کشور نمی کند، بخصوص امروز دانسته شده است که کشت تریاک در افغانستان در دست یک عده از زمینداران زورگوی خاص است که نه تنها عواید آن به ملت نمی رسد بلکه حتی قیمتی که به مؤلدين آن در افغانستان پرداخته می شود به تناسب فروش آن در سطح جهانی، آنقدر ناچیز است که می توان از کشت سایر محصولات رزاعتی به مراتب بیشتر عواید حاصل کرد. اینکه چرا چنین تعدیل محصول صورت نمی گیرد، خود بخشی از سناریوی دستوری اقتصادی است، و آن اینست که از یکسو تسلط او ضاع سیاسی و ترکیب حاکمیت در افغانستان در پیوند تنگ آنتنگ با مؤلدين تریاک، راه را بر تولید محصولات زراعتی مورد ضرورت ملی می بندد، به عباره دیگر تولید این محصول فاسد، بر اقتصاد کشور تحمیل می شود، و از سوی دیگر عواید آن نیز یا راهی بانک های بیرونی می گردد که هیچ

خدمتی را به تراکم ثروت در کشور انجام نمی دهد و گر نه باید با پولی که از این معاملات حاصل می شود، صدها فابریکه و دستگاه تولیدی در کشور تأسیس می گردید که نگردیده است. این پول ها یا در بانک های بیرونی برای ایجاد انکشاف و رشد اقتصادی سایر ملل کمک می کند و یا آنکه در داخل کشور، با خرید زمین و اعمار بلند منازل غیر تولیدی در کشور به مصرف می رسد که در نتیجه، صعود غیر قابل تصور قیمت زمین در شهر و ده برای یک سر پناه، حاکی از این مصیبت است.

از سوی دیگر کشت مواد مخدر یک قسمت اعظم اراضی قابل زرع محصولات مورد احتیاج اولیه معیشتی را در کشور از دسترس خارج کرده است، چنانچه امروز مردم افغانستان مجبور اند ابتدائی ترین محصولات غذایی خود را از محصولات وارداتی ماورای سرحدات تأمین کنند .

بنابر آن اقتصاد کنونی افغانستان در منجلاب مشغوشی افتاده است که تعیین یک مشخصه برای آن ساده نیست، چه از یکطرف اقتصاد فیودالی و مناسبات ملوک الطوایفی ناشی از آن در اثر تجاوز شوروی برهم خورد و حاکمیت سیاسی نظام فیودالی در کشور فرو پاشید، از سوی دیگر مناسبات جانشین شونده فیودالی یعنی یک سرمایه داری نو پا نتوانست جاگزین آن گردد تا سیر اقتصاد کشور را به صنعت و تکنالوژی نوین هدایت کند؛ بر عکس جای ملوک الطوایف را که ممثل مناسبات نیمه فیودالی بود ، یک کتله قوماندان الطوایفی که قدرت و سلطه خود را نه از مالکیت بر زمین می گرفتند بلکه قدرت خود را از سلاحهای دست داشته خود که در جریان جهاد آزادیبخش بدست آورده بودند کسب می کردند و این قدرت که توأم با ثروت های از کجراه بدست آمده بود، حاکمیت جدیدی را بر ساحات ارضی کشور در همدستی با یک رژیم وابسته بیرونی تحمیل می کرد، که نه نماینده تولید فیودالی بودند، و نه طلایه داران نظام سرمایه داری؛ بلکه یک قیافه نا همگون، از غضب اراضی ملی، ارتباطات با بیورکراسی گماشته در کشور، قاچاق مواد مخدر و تشکیل یک مافیای چند بعدی در کشور بود که لوطی گری بر کودکان بی پناه را چون آخرین مدال فساد اخلاق بر سینه آویخته دارد.

اندیشه مسلط اقتصادی در افغانستان با آنکه اقتباساتی از اصطلاحات بی جا و بیمورد چون اقتصاد بازار آزاد، انکشاف اقتصادی و رشد تولید ناخالص ملی و غیره بر سر زبان کار گذاران اقتصادی گذاشته است، اما کشور فاقد کوچکترین طرح و یا پلان رشد اقتصادی در کوتاه و یا دراز مدت است، این ناشی از آن نیست که هیچ آرمان رشد اقتصادی در کشور وجود ندارد؛ بلکه ناشی از آن است که همه آرمانهای انکشاف اقتصاد ملی در تحت تاثیر فشار پالیسی های اقتصادی و سیاسی مداخله گرانه جهانی بنگاههای فرا ملیتی از یکسو، و اغراض سوء رژیم های مداخله گر اجانب در قالب متصدیان اقتصادی اجیر، خنثی می شود، و چنین اوضاعی باموجودیت یک رژیم دست نگر و وجود عناصر استفاده جو و وابسته در ارگانهای تمثیلی و اداری باعث آن است که کشور در یک سردرگمی اقتصادی و سیاسی، در یک نوسان بی توازن سرگردان باشد.

همین اکنون در کشور، رژیم از ترکیب سیاسی منافع کشور های متعدد منطقه و جهانی در رکود و ضعف شدید به سر می برد. چه بر خلاف کیله پرنسیپ های حقوقی و دموکراتیک، رژیم کنونی کشور که از اختلاط ناهمگون منافع بیرونی بوجود آمده است، در حقیقت ملت افغانستان را یک شیوه شبهه کودتائی در انتخابات « یک هزار و سه صد و نود سه » ، به تمکین واداشته است.

رژیم کنونی که با یک طرز العمل کاملاً ضد دموکراتیک و در یک وحدت افتراق انگیز به میان آمده است، و با آنکه مراجع بلند آوازه جهانی، نه کرسی فلک را زیر پای دانش اقتصادی حاکم جدید نهادند ؛ اما در عمل دیده شد که کار

روایی اقتصادی این رژیم بیشتر از بستن کچکول و تگدی بین المللی چیز دیگری نیست و قادر به کوچکترین اقدام اساسی اقتصادی در کشور نمی باشد و وعده هایش را در تعقیب و مجازات اختلاس گران سرمایه های ملی نه تنها فراموش کرد بلکه دزان مالی را از زندان کشید و کلید شهر را بدست شان سپرد، و با وجود فریاد های متخصصین کشور که ادعا داشتند تورید برق در کشوری که ده ها دریای خروشان قابل استفاده دارد، یک امر غلط است، این رژیم حتی قادر به تقسیم عادلانه این برق و اداتی غیر اقتصادی نیست که نتایج شومش را همه دیدم و شنیدیم.

در افغانستان هر طرح انکشاف اقتصاد ملی و هر حسن نیتی برای بهبود اوضاع اقتصادی و ایجاد امکانات رشد تولید داخلی، در تحت تاثیر مداخلات غرض آلود یک شیوه مافیائی به سقوط و سکون کشانده می شود. شعار بازار آزاد در حقیقت چراغ سبزی است که راه را برای هرگونه فساد مالی و پولی بی دریغ گشوده است، زیرا با وجود آنکه اصطلاح بازار آزاد هر روز بیشتر از پیشتر جایش را در منطق اقتصادی می بازد و فلسفه ای که «بگذارید بروند و بگذارید بکنند دنیا خود به خود پیش خواهد رفت» دیگر نه تنها همان جذابیت سطحی خود را از دست داده است؛ بلکه این فلسفه اقتصادی دارد روز به روز فرو می ریزد و رشد تضاد های اقتصادی در سطح ملی و بین المللی و ایجاد دو جهان بیشترین غنی، و بدترین فقیر، نتیجه ناگوار این شیوه اقتصادی است که حتی در خود جوامع متکی بر این پالیسی، دیگر از ذکر بی محابای چنین اصطلاحی خود داری می کنند، زیرا میدانند که اوضاع اجتماعی و اکثریت آرای عامه، به شدت با این سیستم به ستیزه برخاسته است.

این شیوه ایست که توسط منادیان استفاده جوی اقتصادی که با این شعارها داخل کشور شدند و تصدی های اقتصاد ملی را در دست گرفتند فریاد زده می شود، اینها برای کتمان عدم کفایت شان در هدایت یک طرح اقتصادی مؤثر برای پایه گذاری یک استراتژی ملی و مفید برای افغانستان، ادعا می کردند که آنها مجریان اقتصاد بازار آزاد اند و هر نوع طرح و پلان اقتصادی را در زیر این عنوان که اقتصادی پلان گذاری، شیوه اقتصاد سوسیالیستی است، رد می کردند، که نتیجه آن ایجاد کشوری، از لحاظ اقتصادی بی سقف و در و پنجره بود که برای همه اجانب و مافیای اقتصادی، یک بازار منافع سرشار بی بند بار بود؛ مگر برای مردم افغانستان، حلقه یک دام بود تا همه ملت در رهائی از خفقان ناشی از آن فراموش کنند که این دام چرا و توسط کی بر سر راه زندگی آنان گذاشته شده است، و امروز مردم افغانستان مجبور هستند برای ابتدائی ترین حوایج معیشتی خویش از آب آشامیدنی تا پیاز و کچالو و شیر ترشیده و تخم گندیده وارداتی، پول گزاف بپردازند.

ادامه دارد